

مقاله پژوهشی:

رویکردی نوین در مطالعات خلق پول مبتنی بر مالکیت به‌منابه «بسته‌ای از حق‌ها» با نگاهی به اقتصاد اسلامی

paighami@yahoo.com
hadiarabi@gmail.com
nematy@isu.ac.ir
hosein.isu85@gmail.com

عادل پیغامی / دانشیار دانشکده اقتصاد دانشگاه امام صادق (ع)
سیدهادی عربی / دانشیار دانشکده دانشگاه قم
محمد نعمتی / استادیار دانشکده دانشگاه امام صادق (ع)
حسین زندی / دانشجوی دکتری اقتصاد دانشگاه امام صادق (ع)
دریافت: ۱۳۹۹/۱۲/۱۲ - پذیرش: ۱۴۰۰/۰۴/۱۳

چکیده

حقوق مالکیت جایگاه مهمی در سامان‌دهی نظام اقتصادی دارد، تا جایی که برخی علم اقتصاد را علم مطالعه آن می‌دانند. حقوق مالکیت تعیین‌کننده نحوه منتفع یا متضرر شدن افراد در تعاملات اقتصادی و چارچوبی برای حل و فصل برخورداری‌های منفعتی است. در سیر تحول این مفهوم، مالکیت از یک حق مطلق که در اختیار مالک است، به مفهوم «بسته‌ای از حق‌ها» تغییر کرده است. براین اساس، در مالکیت یک دارایی، مجموعه‌ای از حق‌ها و ذی‌حقان وجود دارد. هر حقی با مجموعه‌ای از قواعد مرتبط است که نحوه اعمال آن حق را برای صاحب حق و سایر مکلفان تعیین می‌کند. این برداشت از مالکیت، دستگاهی تحلیلی برای سامان‌دهی اقسام دارایی‌ها و خیرات و مواهب در اختیار قرار می‌دهد که کاربرد آن در تحلیل کالاهای خصوصی و منابع مشاع مسبوق به سابقه است. در این مقاله با استفاده از روش تحلیلی کاربرد این رویکرد در حوزه پول و به طور مشخص در زمینه خلق پول بررسی شده است. نتیجه این رویکرد ارائه ماتریسی از حق‌ها و قواعد است که برای ساماندهی خلق پول، هر مکتب پولی، از جمله در اقتصاد اسلامی باید بتواند خانه‌های خالی این ماتریس را کامل کند.

کلیدواژه‌ها: مالکیت، حقوق مالکیت، بسته حق‌ها، پول، خلق پول.

طبقه‌بندی: JEL: G3، E51

مقوله «مالکیت» مفهومی محوری در سامان‌دهی نظام‌های اقتصادی است. توجه اقتصاددانان متعارف به مقوله مالکیت، عمدتاً محدود به تأکید بر اهمیت مالکیت خصوصی و تضمین آن در مقابل رویکردهای ضدمالکیت خصوصی (همچون رویکردهای مارکسیستی) است. در نظریه نئوکلاسیک که تقاضا و عرضه از رفتارهای مطلوبیت نهایی و هزینه نهایی استخراج می‌شود و تعادل بازار از تعادل این دو به دست می‌آید، حقوق مالکیت به‌مثابه یک متغیر توضیحی مهم، داده شده (given) فرض می‌شود و از تحلیل‌ها حذف می‌گردد. در مقابل، در رویکردهایی همچون نهادگرایی جدید، این فرض به چالش کشیده شده و بر جایگاه تعیین‌کننده حقوق مالکیت تأکید گردیده است؛ مثلاً، کامونز اساس اقتصاد نهادگرایی جدید را مبادله حقوق مالکیت و نه مبادله فیزیکی کالاها و خدمات می‌داند. به تعبیر وی یکی از ضعف‌های اساسی اقتصاد کلاسیک فرض هماهنگی منافع است که مبتنی بر مسلم دانستن اصل فراوانی منابع طبیعی و عدم توجه به فرآگیری اصل کلی کمیابی و تضادهای حاصل از آن است. در واقع این دست نامرئی *آدام اسمیت* نیست که موجب سازگاری منافع می‌شود، بلکه دست نامرئی دادگاه‌های حقوق عرفی است که آگاهانه و ارادی، رسوم و رویه‌های درست را برمی‌گزیند و آنها را به افراد ناراضی تحمیل می‌کند. بنابراین اقتصاددانان کلاسیک متوجه نشدند که سازگاری منافع، محصول تاریخی کنش جمعی است و از تضاد منافع نشئت می‌گیرد (سمیعی‌نسب و زاهدی‌وفا، ۱۳۹۴، ص ۱۹۰، به نقل از: کامونز، ۱۹۳۴، ص ۱۶۲).

بنابراین نحوه تعیین و تصریح حقوق مالکیت، فراتر از سازوکار عرضه و تقاضا و قیمت‌ها در فرایند توزیع و تخصیص در اقتصاد نقش ایفا می‌کند. در این مقاله، تفسیری از نهاد مالکیت به‌مثابه «بسته‌ای از حق‌ها»، یک دستگاه تحلیلی به‌شمار می‌آید که در چارچوب آن می‌توان به سامان‌دهی خیرات و مواهب موجود در اقتصاد پرداخت، و تلاش می‌شود که در این چارچوب، مسئله خلق پول همچون یکی از مهم‌ترین مسائل نظام اقتصادی واکاوی شده، تصویری از نحوه سامان‌دهی آن در چارچوب مالکیت ارائه گردد.

مالکیت و جایگاه آن در دانش اقتصاد

مالکیت و مشخصاً حقوق مالکیت از جمله مسائل مورد توجه در قلمرو تلفیق حقوق و اقتصاد است. در تمام مکاتب فکری حقوق و اقتصاد (برای مطالعه بیشتر، رک: یادی‌پور، ۱۳۸۹)، به زوایا و برش‌های گوناگونی از حقوق مالکیت توجه شده است. در محیط اجتماعی افراد برای کسب مطلوبیت و رضایت از خیرات (goods) و مواهب، ناگزیر از تقسیم کار به‌منظور تأمین نیازها می‌باشند. در اثر این تقسیم کار تصمیم‌های متداخل و متضادی گرفته خواهد شد که منجر به انبوهی از برخوردها در میان کنشگران اجتماعی می‌شود.

برخلاف اقتصاد نئوکلاسیک، در رویکردهای اقتصادی همچون «نهادگرایی»، نقطه شروع تحلیل‌ها به‌جای مفاهیمی نظیر سود و مطلوبیت، مفهوم «مبادله» (Transactions) است که در نتیجه وقوع آن، مالکیت کالاها و خدمات جابه‌جا خواهد شد؛ مثلاً، کامونز با تأکید بر مفاهیم عقلانیت محدود، اطلاعات ناقص و عدم اطمینان درباره

آینده، بنیان و اساس اقتصاد را مبادله حقوق مالکیت و نه مبادله فیزیکی کالاها و خدمات می‌داند. کامونر مبادله را دادوستد کالاها به مفهوم فیزیکی توزیع نمی‌داند، بلکه آن را انتقال حقوق مالکیت آتی اشیاء بین افراد می‌داند که از طریق قواعد کاری (Working Rules) جامعه تعیین می‌شود (کامونز، ۱۹۳۴، ص ۵۸). در نگاه او، دولت از طریق همین قواعد کاری (مانند قوانین، تصمیم‌های دادگاه‌ها، قواعد اتحادیه‌های تجاری، هنجارهای اجتماعی، اصول اخلاقی و آداب و سنن) فرصت‌ها و محدودیت‌های افراد را مشخص می‌کند. این قواعد کاری (رسمی و غیررسمی) منجر به کنترل افراد بر منابع کمیاب می‌شوند - در واقع - همان حقوق مالکیت می‌باشند.

آلچیان (Alchian) «علم اقتصاد» را علم مطالعه حقوق مالکیت می‌داند. او می‌نویسد: «هر سؤال مربوط به قیمت‌گذاری، سؤال از حقوق مالکیت است. نظام موجود حقوق مالکیت، نظام تعیین قیمت برای مبادله با تخصیص منابع کمیاب را ایجاد می‌کند» (آلچیان، ۱۹۶۷، ص ۶).

هارولد دستتر (Demsetz) حقوق مالکیت را ابزاری در اختیار جامعه می‌داند که به افراد در شکل‌دهی انتظارات متقابل کمک می‌کند. این انتظارات در قالب قوانین، رسوم و سنن یک جامعه بیان می‌شوند. به تعبیر دستتر حقوق مالکیت بیان‌کننده حق نفع رساندن یا ضرر زدن به خود یا دیگران است. حقوق مالکیت تصریح می‌کند که چگونه افراد می‌توانند منتفع یا متضرر شوند و بنابراین چه کسی باید به چه کاری بپردازد تا فعالیت‌هایی که افراد انجام می‌دهند، اصلاح و تعدیل شود (دستتر، ۱۳۸۰).

در رویکرد معروف به «اقتصاد هزینه مبادله»، حقوق مالکیت در پیوند با مفهوم «درونی‌سازی آثار خارجی» (Externalities) مطرح می‌شود. رونالد کوز (Ronald Coase) در مقاله معروف «مسئله هزینه اجتماعی» (۱۹۶۰) رویکرد غالب (که بیش از همه در کتاب *اقتصاد رفاه* (۱۹۲۰) پیگی انعکاس یافته بود) در این عرصه را که معتقد بود: آثار خارجی زیان‌بار باید از طریق دخالت دولت و وضع مالیات بر ایجادکنندگان چنین آثاری حل شود، مورد انتقاد قرار داد و نشان داد: به شرط برقراری برخی پیش‌فرض‌ها، مشکل آثار خارجی را می‌توان از طریق مبادله آزادانه در بازار و بدون نیاز به دخالت دولت حل کرد.

دستتر با توسعه دیدگاه وی صورت دیگری از قضیه کوز را بیان کرد: «در جهانی که هزینه‌های مبادله صفر است، اگر مبادله حقوق مالکیت مجاز باشد ترکیب محصول، کارا و مستقل از شیوه توزیع حقوق مالکیت خواهد بود» (دستتر، ۱۹۶۷). وی تأکید می‌کند که هر هزینه و منفعتی که مربوط به وابستگی‌های متقابل اجتماعی باشد، بالقوه یک اثر خارجی است. کارکرد نخستین حقوق مالکیت این است که انگیزه‌ها را به سوی دستیابی به درونی‌کردن بیشتری از آثار خارجی هدایت می‌کند (همان).

خلاصه دیدگاه کوز و دستتر این است که درونی‌سازی پیامدهای خارجی از طریق فرایندهای مذاکره و چانه‌زنی امکان‌پذیر است، اگر این فرایندها بدون هزینه باشند. اما چون در شرایط واقعی این هزینه‌ها وجود دارند، وجود حقوق مالکیت برای درونی‌سازی پیامدهای بیرونی ضروری است. درونی‌سازی منافع و هزینه‌ها موجب پدید آمدن برخورد منافع و ایجاد تضادها و منازعات میان افراد و واحدهای گوناگون می‌شود. حل این منازعات وابسته به تعیین

آن است که مالک یا دارنده هر دارایی تا کجا حق دارد (صرف نظر از آنکه عملاً بتواند یا نتواند) آثار خارجی مثبت (منافع) آن دارایی را درونی کند یا از درونی شدن آثار خارجی منفی (هزینه‌های) آن دارایی بگریزد. این همان وظیفه‌ای است که از حقوق مالکیت انتظار می‌رود. در واقع حقوق مالکیت همان قواعد و چارچوب‌هایی است که امکان حل و فصل این برخورداری‌های منفعتی را پدید می‌آورد.

مالکیت اقسام خیرات و مواهب

از جمله عوامل تعیین کننده در امکان درونی‌سازی آثار خارجی کالاها و دارایی‌ها، ویژگی‌هایی همچون امکان اختصاصی‌سازی (excludability) (منع‌پذیری) و رقابت‌پذیری (rivalability) (کاهش‌پذیری) است. با توجه به این دو معیار، در عمل شکل‌های گوناگون مالکیت در کنار یکدیگر وجود دارند و ترکیب آنها طیفی از نظام‌های حقوق مالکیتی را ایجاد می‌کند. در یک سر این طیف، نظام حقوق مالکیت خصوصی است که در آن، همه منابع در تملک مالکان خصوصی است. ایشان علاوه بر دریافت تمام منافع آن منابع، هزینه‌های مرتبط با مالکیت را نیز می‌پردازند (همه آثار بیرونی، درونی شده‌اند). در سر دیگر طیف، نظام حقوق مالکیت دیگری قرار دارد که در آن همه منابع - اعم از زمین، مواد خام و محصولات استخراج شده از آنها - به عموم مردم تعلق دارد. این وضعیت همان مالکیت مشترک (مشاع) و عمومی است که بهره‌برداری را محدود به گروهی واحد نمی‌کند. کالاهای موجود در نظام مالکیت خصوصی تحت تملک خصوصی می‌باشند و با حق منع کامل همراهند؛ در مقابل، یک کالای - به اصطلاح - کاملاً عمومی، هم غیراختصاصی و هم غیررقابت‌آمیز است. در کنار این دو، منابع مشاع محصولاتی را دربر می‌گیرد که غیراختصاصی، اما در عین حال کاهش‌پذیر می‌باشند (مثل ماهیان دریا). همچنین کالاهای باشگاهی به محصولاتی مربوط می‌شود که غیررقابت‌آمیز، ولی اختصاصی است (مانند تلویزیون کابلی یا زمین‌های گلف). این دسته‌بندی را می‌توان به شکل جدول ذیل نشان داد:

جدول ۱: دسته‌بندی منابع مبتنی بر دو معیار اختصاصی‌سازی (منع‌پذیری) و رقابت‌پذیری (کاهش‌پذیری)

اختصاصی (منع‌پذیری)			
کم	زیاد		
منابع با مالکیت مشاع (مشترک) (Common Property Resources)	کالای خصوصی (Private goods)	زیاد	رقابت‌پذیر (کاهش‌پذیر)
کالای کاملاً عمومی (Pure public goods)	کالای باشگاهی (Club goods)	کم	

باید به این مهم توجه داشت که ایجاد تغییرات در فناوری، می‌تواند امکان منع‌پذیری و اختصاصی‌سازی کالاها را افزایش دهد و این موجب تغییر وضعیت یک کالا از گروه کالاهای عمومی یا مشاع به کالاهای خصوصی شود؛ مثلاً، کوز (۱۹۷۴) در مقاله‌ای با عنوان «فانوس‌های دریایی در اقتصاد» نشان می‌دهد که علی‌رغم تلقی عموم اقتصاددانان از فانوس دریایی و خدمات آن به مثابه یک کالای عمومی با پیشرفت فناوری، بخش خصوصی توانسته است این کالا را عرضه کند و بنابراین به یک کالای خصوصی تبدیل شده است.

البته در عمل، وضعیت مالکیتی کالاها متأثر از مؤلفه‌های متعدد وابسته به مبانی حقوقی، اقتصادی و سیاسی هر جامعه تعیین می‌شود. بدین‌روی، ممکن است کالایی دارای ویژگی‌های کالاهای خصوصی لزوماً تحت تملک خصوصی نباشد. حکومت‌ها ممکن است به علل گوناگونی (همچون بهبود کارایی، رفاه اقتصادی یا انگیزه‌های مربوط به قدرت) بخواهند زمام برخی کالاهای خاص را در دست بگیرند. همچنین بعکس، ممکن است شخصی کالایی را تحت تملک خصوصی داشته باشد که دارای تمام ویژگی‌های یک کالای کاملاً عمومی است (مثل اطلاعات) (گروینوگن و همکاران، ۱۳۹۱، ص ۱۵۵).

مالکیت به‌مثابه بسته‌ای از حق‌ها

مفهوم «مالکیت» در طول زمان با توسعه مفهومی همراه شده است. در گذشته در ادبیات حقوقی و اقتصادی، تعریفی فیزیکی از «مالکیت» به معنای «تسلط مطلق و حق انحصاری تصاحب و بهره‌مندی از کالاها» مطرح بود؛ مثلاً *ویلیام بلکستون* (William Blackstone) نویسنده حقوقی انگلیسی قرن هجدهم، «مالکیت» را یک رابطه «انحصاری و مستبدانه» (sole and despotic) بین یک فرد و یک چیز می‌داند. در این تعریف کلاسیک لیبرال، تنها کارکرد مالکیت خصوصی تضمین آزادی و استقلال برای افراد است و تنها وظیفه آن، این است که آسیبی به دیگران در استیفای حقوق آنها وارد نشود. با پایان قرن نوزدهم این مفهوم از مالکیت منقضی شد؛ زیرا تعریف فیزیکی از مالکیت، بیان‌کننده همه منافع مالکیتی نبود؛ به‌ویژه دارایی‌های نامشهود، همچون سرقفلی، علائم تجاری، اسرار تجاری و سهام شرکت‌ها (جانسون، ۲۰۰۷، ص ۲۵۰). بدین‌روی، به تدریج شاهد توسعه مفهوم «مالکیت» به‌مثابه «بسته‌ای از حق‌ها» می‌باشیم.

استعاره «بسته‌ای از حق‌ها» (a bundle of rights) به شکل خلاصه قصد دارد این را بفهماند که مالکیت صرفاً مالکیت چیزها یا روابطی بین مالک و چیزها نیست و مجموعه‌ای از روابط قانونی در بین مردم است. در بین نویسندگان، دو اعتراض اصلی به مفهوم لیبرال کلاسیک از «مالکیت» مطرح شده است:

اول اینکه این توصیف از مالکیت واقعاً غیردقیق است؛ زیرا به اشتباه معتقد است که مالک در استفاده و کنترل دارایی‌اش آزادی کامل و مطلق دارد، درحالی‌که این درست نیست و این واقعیت را نادیده می‌گیرد که اعمال کامل حقوق یک شخص می‌تواند موجب آسیب رسیدن به دیگران شود [همان آثار خارجی منفی].

دوم اینکه این برداشت از مالکیت، کاربرد سیاسی مالکیت به‌مثابه قدرت را می‌پوشاند (جانسون، ۲۰۰۷، ص ۲۵۱). هیچ‌کس به‌درستی نمی‌داند که اصطلاح «بسته حق‌ها» از کجا به وجود آمده و چه کسی برای اولین بار از این استعاره برای توصیف مالکیت استفاده کرده است (استون، ۲۰۰۹، ص ۹؛ جانسون، ۲۰۰۷، ص ۲۵۲). به‌گفته یکی از محققان معاصر، سرچشمه استعاره «بسته حقوقی» تیره و تار است. با این وجود - دست‌کم - تا سال ۱۸۸۸، مفسران می‌توانستند اظهار کنند که کودن‌ترین مردم می‌داند و می‌فهمد که مالکیت او در هر چیزی، بسته‌ای از حق‌هاست (استون، ۲۰۰۹، ص ۹). اما می‌توان گفت که *جان راجرز کامونز* (John R. Commons) احتمالاً یکی از اولین کسانی بود که این کار را انجام داد (همان).

کامونز معتقد بود که هیچ چیز به عنوان حق مطلق و نامحدود مالکیت وجود ندارد: «مالکیت یک حق مطلق واحد نیست، بلکه بسته‌ای از حق‌هاست» (کامونز، ۱۸۹۳، ص ۹۲). او استدلال کرد: همان‌گونه که صاحب زمین می‌تواند با استفاده از یک حق مالکیت جزئی - مانند رهن یا دیگر قراردادهای مرتبط با زمین - آن را به سرمایه تبدیل کند، همچنین می‌تواند با اجرای سایر جنبه‌های بسته مالکیتی - همچون اجاره دادن حق استفاده - سرمایه ایجاد کند (استون، ۲۰۰۹، ص ۱۰). این بینش که مالکیت یک بسته از حق‌هاست، موجب شد که کامونز از مالکیت نه به عنوان یک موضوع فیزیکی، بلکه به عنوان یک حق قانونی برای کنترل و دستیابی به دارایی‌های اقتصادی استفاده کند.

از جمله دیگر مشارکت‌کنندگان مهم در نظریه بسته حقوقی، *وسلی نیوکامب هوفلد* (Newcomb Hohfeld Wesley) در «مدرسه حقوق استنفورد» بود. وی در مقاله معروف خود (۱۹۱۳) استدلال کرد که مالکیت شامل کالاها نیست، بلکه روابط قانونی بنیادی بین مردم است. این روابط قانونی مجموعه‌ای از ادعاها و استحقاق‌های در کشمکش با یکدیگر می‌باشند که توسط افراد علیه یکدیگر حفظ می‌شوند؛ مثلاً شخصی که واجد حق تصاحب یک دارایی است، از حق محروم کردن دیگران از تعدی به آن هم برخوردار است؛ شخصی که این حق را دارد توسط حاکمیت حمایت می‌شود و سایرین موظف‌اند از آن دارایی دوری کنند؛ او می‌تواند به جرم تجاوز از آنها شکایت کند. ابزار تحلیلی *هوفلد* چهار نوع حق را شناسایی کرد که از آنها به عنوان «حق ادعا» (Claim right)، «حق قدرت» (Power right)، «حق آزادی» (Liberty right)، «حق امتیاز» (Privilege) و «حق مصونیت» (Immunity right) یاد کرد (هوفلد، ۱۹۱۳).

تجزیه و تحلیل *هوفلد* نشان داد که مالکیت رابطه‌ای ساده و غیراجتماعی بین یک شخص و یک چیز نیست، بلکه مجموعه پیچیده‌ای از روابط حقوقی بین افراد به هم وابسته است. چون مالکیت مقوله‌ای رابطه‌ای است، هیچ‌کس نمی‌تواند از آزادی کامل در استفاده، تصاحب، انتفاع یا انتقال دارایی‌های خود برخوردار باشد و درگیری و دخالت در حق‌ها امری اجتناب‌ناپذیر است (جانسون، ۲۰۰۷، ص ۲۵۳). با این اوصاف، حقوق مالکیت ممکن است به بسیاری از بخش‌ها یا منافع کوچک‌تر تقسیم شود و این جوهره مفهوم بسته حق‌هاست. پس بهتر است از دارندگان حقوق مالکیت و نه مالکان سخن بگوییم.

برخی نویسندگان تلاش کردند به احصای جامعی از حق‌های تشکیل‌دهنده بسته حقوقی برسند. در اوایل دهه ۱۹۶۰، *آنتونی آنر* (Anthony Maurice Honoré) در مقاله‌ای کوشید بسته‌ای از حق‌ها را فهرست کند (آنر، ۱۹۶۱). آنر ادعا کرد: فهرست او در همه نظام‌های قانونی مشترک است. این حق‌ها عبارتند از:

«حق تصاحب» (The right to possess)، «حق استفاده» (The right to use)، «حق مدیریت» (The right to manage)، «حق درآمد» (The right to the income)، «حق سرمایه» (The right to capital)، «حق امنیت» (The right to security)، «قدرت انتقال» (The power of transmissibility)، «نبود دوره زمانی» (The absence of term)، «ممنوعیت استفاده زیانبار» (The prohibition of harmful use)، «مسئولیت توقیف» (Liability to execution)، «خاصیت باقی‌ماندگی» (Residuary character).

مفهوم حق‌های جداگانه با مالکان متعددی که حق‌های گوناگونی دارند به این معناست که «مالکیت» مفهومی بسیار انعطاف‌پذیر است. لازم به ذکر است که دارنده حق مالکیت فقط از آن حقوق برخوردار نیست، بلکه تعهداتی نیز بر دوش او قرار می‌گیرد. دارنده حق باید بابت خسارت‌های احتمالی ناشی از کاربرد کالا برای دیگران پاسخگو باشد (گروینوگن و همکاران، ۱۳۹۱، ص ۱۵۰)؛ مثلاً پرهیز از استفاده زینبار یک وظیفه است: «در صورتی که من با تخریب دارایی خود موجب ایجاد سیلابی در اموال همسایه‌ام شوم، یک اختلال ایجاد کرده‌ام. بنابراین فهرست‌آئر مانند حق‌های هوفلدی، مالکیت اموال را مستلزم هر دو حقوق و تعهدات (rights and obligations) توصیف می‌کند» (جانسون، ۲۰۰۷، ص ۲۵۴).

مفهوم «مالکیت» به مثابه بسته‌ای از حق‌ها ابتدا برای تحلیل مالکیت کالاهای خصوصی به کار رفته است. به تدریج نویسندگان دیگری به تحلیل سایر اقسام کالاها بر مبنای «بسته حق‌ها» روی آوردند. الینور استرم (Elinor Ostrom) و همکاران وی در تحلیل مالکیت منابع مشاع، پنج حق را شناسایی کردند که عبارتند از:

۱. «حق دسترسی» (access): حق ورود به یک دارایی فیزیکی تعریف شده؛
۲. «حق برداشت» (Withdrawal): حق به دست آوردن محصولات مشخص از یک منبع؛
۳. «حق مدیریت» (Management): حق تغییر و تبدیل منبع و تعدیل و تنظیم الگوهای مورداستفاده داخلی؛
۴. «حق محروم‌سازی» (Exclusion): حق تصمیم‌گیری درباره این موضوع که چه کسی از حقوق دسترسی برخوردار است و این حق چگونه ممکن است منتقل شود.

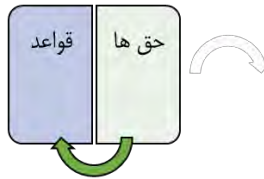
۵. «حق انتقال» (Alienation): حق اجاره یا فروش هریک از چهار حق مذکور (استرم، ۲۰۰۹، ص ۱۰۷).
- سشلگر (Schlager) و استرم تفکیک سه سطح «عملیاتی» (operational-level) و «انتخاب جمعی» (collective-choice level) و «تأسیسی» (Constitutional) را برای تعیین حق‌ها ضروری می‌دانند. «سطح عملیاتی» در تعریف ایشان، سطح اجرای حق‌هاست و «سطح انتخاب جمعی» سطحی است که در آن حق‌ها تعریف و تعیین می‌شوند. در نگاه ایشان «حق دسترسی» و «حق برداشت» مربوط به سطح عملیاتی و «حق مدیریت»، «حق محروم‌سازی» و «حق انتقال مالکیت» مربوط به سطح انتخاب جمعی می‌باشند: «افرادی که حق دسترسی و برداشت [در خصوص منابع مشاع] را دارند ممکن است حقوق گسترده دیگری نیز داشته باشند که مشارکت در کنش‌های انتخاب جمعی را برای آنها مجاز می‌کند (سشلگر و استرم، ۱۹۹۲، ص ۲۵۱).

قواعد و اهمیت آن در نسبت با حق‌ها

مفهوم بسیار مهم در ارتباط با حقوق مالکیت، مفهوم «قواعد» (rules) است. در ادبیات موضوع، اصطلاحات «حق‌ها» و «قواعد» غالباً به‌جای یکدیگر به کار می‌روند. اما باید دقت داشت که «حق‌ها محصول قواعدند و بنابراین معادل قواعد نیستند. حق‌ها به اقدامات خاصی اشاره دارند که مجاز می‌شوند، در حالی که قواعد به مقرراتی اشاره دارند که مجوز ایجاد می‌کنند» (وینست استرم، ۱۹۷۶). یک «حق مالکیت» اختیار برای انجام اقدامات خاص

مربوط به یک حوزه خاص است. برای هر حقی که یک فرد در اختیار دارد قواعدی وجود دارد که در اجرای آن حق، اقدامات خاصی را مجاز یا لازم می‌کند. از این رو، از ابتدا باید تأکید کرد که همه حق‌ها وظایفی تکمیلی به همراه دارند. داشتن یک حق دلالت بر این دارد که شخص دیگری وظیفه متناسب خود را برای رعایت این حق بر عهده دارد. بنابراین، قواعد، هم حق‌ها و هم وظایف را مشخص می‌کنند (سشلگر و استرم، ۱۹۹۲، ص ۲۵۰). به تعبیر دیگر، باید گفت: حق‌ها در قالب قواعد ظهور می‌کنند.

شکل ۱: رابطه حق‌ها و قواعد



تفکیک استرم از دو سطح عملیاتی و انتخاب جمعی، در خصوص قواعد نیز صادق است. استرم بیان می‌کند که قواعد هر موقعیت، در موقعیتی عمیق‌تر ساخته می‌شوند؛ مثلاً قواعد موقعیت عملیاتی در موقعیت کنش جمعی ساخته می‌شود. می‌توان درباره منشأ قواعد موقعیت انتخاب جمعی هم به صورت عمیق‌تری کاوش کرد که از آن با عنوان «موقعیت‌های انتخاب تأسیسی» یاد می‌شود (استرم، ۱۳۹۴، ص ۱۱۲). بدین‌روی، استرم سه سطح متمایز از قواعد را مطرح می‌کند که به صورت تجمعی بر کنش‌های انجام‌شده و پیامدهای حاصله در هر مجموعه تأثیر می‌گذارند.

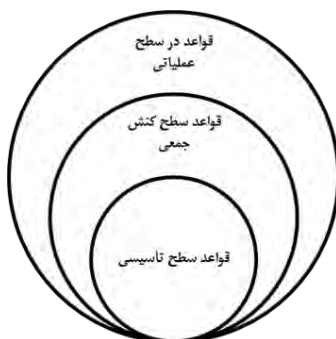
جدول ۲: حق‌ها و قواعد در سطوح تصمیم‌گیری

موقعیت‌ها		سطح تأسیسی	حق‌ها
سطح عملیاتی	سطح کنش جمعی		
			قواعد

«قواعد عملیاتی (Operational rules) مستقیماً بر تصمیم‌های روزانه‌ای که بازیگران در هر مجموعه‌ای می‌گیرند تأثیر می‌گذارد. اینها ممکن است نسبتاً به سرعت تغییر کنند (از روزی به روز دیگر). قواعد انتخاب جمعی (collective-choice rules) بر فعالیت‌های عملیاتی و نتایج از طریق اثر آنها بر تعیین اینکه چه کسی شایسته بازیگر بودن است و چه قواعد بخصوصی برای تغییر قواعد عملیاتی استفاده شوند، تأثیر می‌گذارند. اینها با سرعت بسیار کمتری تغییر می‌کنند. قواعد انتخاب تأسیسی (Constitutional rules) ابتدا بر فعالیت‌های انتخاب جمعی از طریق تعیین کردن اینکه چه کسی شایسته بازیگر بودن است و چه قواعدی برای شکل دادن به مجموعه قواعد انتخاب جمعی استفاده شوند، تأثیر می‌گذارند. قواعد انتخاب جمعی به نوبه خود بر قواعد عملیاتی تأثیر می‌گذارند. قواعد انتخاب تأسیسی با کمترین سرعت تغییر می‌کنند (استرم، ۱۳۹۴، ص ۱۱۵ و ۱۱۶). در این الگو دولت‌ها تنها در سطح تأسیسی بر چگونگی توزیع قدرت و جلوگیری از ایجاد فضاهای رانت‌جویی و ایجاد انحصار خصوصی تمرکز دارند. این امور که در خصوص کالاها و خدمات غیرخصوصی از

اهمیت بیشتری برخوردارند، عموماً به مباحثی نظیر چگونگی توزیع درآمد براساس یک روش منصفانه و عادلانه، مدیریت تقاضا، تعیین واجدان و فاقدان صلاحیت دریافت کالاها و خدمات، ایجاد الگوی مناسب مصرف، تعیین استانداردهای تولید، نحوه پایش و نظارت بر عملکرد تولیدکنندگان و در نهایت، تنظیم روابط حقوقی و قراردادی سازمان‌های دولتی با سازمان‌های غیردولتی اشاره دارد (استرم، ۲۰۰۷، ص ۲۴۶).

شکل ۲: قواعد در سطوح تحلیل



استرم هفت نوع گسترده از قواعدی را مطرح می‌کند که به‌مثابه متغیرهای خارجی مؤثر بر حوزه‌های کاری افراد در موقعیت‌های کنش عمل می‌کنند:

۱. قواعد حدی (مرزی) (Boundary Rules): این قواعد مشخص می‌کنند چگونه کنشگران باید برای ورود به این جایگاه‌ها یا خروج از آنها انتخاب شوند.
۲. قواعد موقعیتی (Position Rules): قواعد مزبور مجموعه‌ای از موقعیت‌ها و تعداد کنشگرانی را مشخص می‌کنند که هریک از موقعیت‌ها را در اختیار دارند.
۳. قواعد انتخابی (Choice Rules): این قواعد مشخص می‌کنند کدام کنش‌ها در یک موقعیت به کنشگر تفویض می‌شود.
۴. قواعد اطلاعاتی (Information Rules): چنین قواعدی خط‌مشی‌های کانال‌های ارتباطی میان کنشگران را مشخص می‌کنند؛ اینکه چه اطلاعاتی باید به اشتراک گذاشته شوند، می‌توانند به اشتراک گذاشته شوند و نباید به اشتراک گذاشته شوند.
۵. قواعد قلمرو (Scope): این قواعد نتایج و پیامدهایی را مشخص می‌کنند که می‌توانستند تحت تأثیر قرار گیرند.
۶. قواعد جمعی‌سازی (Aggregation) (مانند قوانین حداکثری یا اتفاق آراء): چنین قواعدی مشخص می‌کنند چطور تصمیم‌های کنشگران برای دستیابی به نتایج میانی یا نهایی در خصوص یک مشکل، باید ترسیم شوند.
۷. قواعد پاداش و جزا (Payoff): این قواعد مشخص می‌کنند چطور منافع و هزینه‌ها باید میان کنشگران در موقعیت‌ها توزیع شوند (استرم، ۱۳۹۳، ص ۱۰۸).

تحلیل پول در چارچوب حق‌های مالکیت

با توجه به آنچه گذشت، می‌توان گفت: مالکیت به‌مثابه بسته‌ای از حق‌ها، دستگاهی تحلیلی است که در چارچوب آن می‌توان به سامان‌دهی خیرات و مواهب و نحوه ایجاد و بهره‌مندی و مدیریت آثار جانبی آنان پرداخت. به نمونه‌هایی از سامان‌دهی کالاهای خصوصی و منابع مشاع در این چارچوب اشاره شد. اما تحلیل پول به‌عنوان یکی از ارکان اساسی نظام‌های اقتصادی که تفاوت‌های مهمی با سایر کالاها و خدمات دارد، در این دستگاه تحلیلی مسبوق به سابقه نیست. به‌نظر می‌رسد بررسی این پدیده اجتماعی در این چارچوب تحلیلی می‌تواند دلالت‌های راهگشایی برای سامان دادن به نظام پولی به همراه داشته باشد.

همان‌گونه که اشاره شد، پول تفاوت‌های مهمی با سایر کالاها و خدمات دارد: اول اینکه ماهیت پول ارزش مبادله‌ای محض است. برخلاف سایر کالاها که علاوه بر ارزش مبادله‌ای، از ارزش مصرفی نیز برخوردارند، پول حتی اگر در ظرف کالاهای دارای ارزش مصرفی (همچون پول‌های کلایی و سکه‌های فلزی) هم ظاهر شود، این ارزش مصرفی در پول بودن آن موضوعیت ندارد و صرفاً تضمین‌کننده همان ارزش مبادله‌ای است که نقش پول را بر عهده دارد. علاوه بر آن، این ارزش مبادله‌ای، اعتباری اجتماعی و حاصل پذیرش و اجماعی عمومی است. پس به صورت خلاصه می‌توان گفت: به لحاظ ماهیتی، پول دو تمایز اساسی با دیگر کالاها دارد که عبارتند از: ۱. ارزش مبادله‌ای محض بودن؛ ۲. محصول اعتبار و پذیرش عمومی بودن.

به همین سبب است که پول، بسته به ظهور آن در ظرف‌های گوناگون (همچون ظرف کالا، اسکناس کاغذی، رسیدهای بدهی و رمزارز) در عین برخورداری از شباهت‌هایی با دیگر اقسام کالاهای خصوصی، عمومی، باشگاهی، مشاع و مانند آن، متفاوت از آنهاست. در شرایطی که عموم اقتصاددانان پول را در زمره کالاهای خصوصی تلقی می‌کنند، برخی نیز تلاش کرده‌اند آن را یک کالای عمومی محض معرفی کنند (توتونچیان، ۱۳۷۹، ص ۸۸). در مقابل، وایت به تفصیل در رد این ادعا دلیل می‌آورد و در نهایت، جمع‌بندی می‌کند که پول به وضوح یک کالای عمومی محض نیست (وایت، ۱۹۹۹، ص ۹۰). اما نکته مهم اینکه دسته‌بندی مزبور، ناظر به ارزش مصرفی کالاهاست، درحالی‌که پول اساساً دارای ارزش مبادله‌ای است.

دوم اینکه تمایز مهم پول با دیگر کالاها در آثار جانبی گسترده آن است. همه اقسام کالاها ممکن است از آثار جانبی مثبت و منفی برخوردار باشند. اما پول به این سبب که پذیرش عمومی دارد، یک واسطه مبادله (medium of exchange) و در عین حال واحد محاسبه (Unit of account) همگانی است؛ همه کالاها و خدمات بر حسب قیمت‌های پولی ارزش‌گذاری و مقایسه می‌شوند. از این‌رو، گستره آثار جانبی مثبت و منفی آن بسیار وسیع است و کل اقتصاد را دربر می‌گیرد. مهم‌ترین آثار جانبی مثبت پول، همان ایفای نقش واسطه‌گری مبادله عمومی و همچنین واحد سنجش است که هزینه‌های مبادله را به شدت کاهش می‌دهد.

واوبل (Vaubel) بیان می‌کند که تولید پول - دست‌کم - سه منفعت جانبی ایجاد می‌کند: ۱. منافع جانبی هزینه

مبادلاتی (transaction cost externalities)؛ ۲. منافع جانبی سطح قیمت‌ها (price level externalities)؛

۳. منافع جانبی اعتماد (confidence externalities) (واوبل، ۱۹۸۴).

اما در عین حال پول می‌تواند آثار جانبی منفی گسترده‌ای هم داشته باشد؛ مثلاً یکی از این آثار در چارچوب نظام پولی بانکداری ذخیره جزئی، شکل‌گیری نوسانات اقتصادی و تشدید آنهاست. بسیاری از اقتصاددانان معتقدند: شوک‌های پولی بر تولید ناخالص داخلی - دست کم - در کوتاه‌مدت اثرگذار است. مطالعات کاربردی نیز نشان‌دهنده تأثیر شوک‌های پولی بر سطح تولید در آمریکا و سایر کشورهای OECD است (والش، ۲۰۱۷، ص ۱۹۳).

دیگر اثر جانبی منفی پول اعتباری، افزایش سطح عمومی قیمت‌ها (تورم) در اثر افزایش حجم پول و آثار توزیعی منفی ناشی از آن است. تخریب محیط‌زیست دیگر اثر جانبی منفی خلق پول اعتباری است؛ «چراکه رشد تولید کالاها و خدمات به واسطه خلق پول منجر به سطوح بالای استفاده از منابع و آلودگی گسترده محیط‌زیست می‌شود» (هوبر و رابرتسون، ۲۰۱۴، ص ۵۵).

با این اوصاف، باید گفت: قرار دادن پول در یکی از دسته‌های مذکور (خصوصی، عمومی، باشگاهی، مشاع و مانند آن) دلالت مفیدی به همراه ندارد. در واقع به لحاظ مالکیتی، مجموعه‌ای از کالاها وجود دارند که چهار دسته ذکر شده در رأس آنها می‌باشند؛ نمی‌توان همه انواع کالاها و دارایی‌ها را ضرورتاً در یکی از این چهار گروه قرار داد؛ اصرار بر این کار می‌تواند گمراه‌کننده باشد، بلکه باید توجه کرد که هر نوع دارایی با توجه به ماهیت، اقتضائات و ویژگی‌های خاصی که دارد، نیازمند ترتیبات و قواعد مالکیتی خاص و متفاوت از دیگر کالاها و دارایی‌هاست. بدین‌روی باید پول را هم با توجه به مشخصه‌های ماهیتی و آثار جانبی منفی و مثبت گسترده (که آن را در موقعیتی متفاوت از دیگر کالاها قرار می‌دهد) تحلیل کرد و حق‌ها و قواعد مالکیتی مقتضی را بر آن حاکم ساخت.

خلق پول و بسته حق‌ها

از جمله مسائل مهم در هر نظام پولی، مسئله «خلق یا ایجاد پول جدید» است که به‌ویژه در دهه‌های اخیر بیشتر مورد توجه اقتصاددانان قرار گرفته است. آثار گسترده‌ای که خلق پول بر متغیرهای اقتصادی و توزیع ثروت و درآمد در جامعه و همچنین نظام تولیدی بر جای می‌گذارد، ضرورت سامان‌دهی به این مقوله را آشکار می‌سازد. چون این سامان‌دهی به عوامل متنوعی وابسته است، دستگاه تحلیلی مالکیت به‌مثابه بسته‌ای از حق‌ها می‌تواند چارچوب مناسبی را در این زمینه در اختیار قرار دهد. هر چند ادبیات خلق پول عموماً ناظر به پول نوین بانکی است (که از آن با عنوان اعتبار «credit» یاد می‌شود)، اما باید توجه کرد که نظام پولی محدود به یک نوع پول خاص نیست و اقسامی از پول‌ها می‌توانند در یک نظام پولی وجود داشته باشند. از این‌رو، سامان‌دهی به مجموعه پول‌ها باید مطمئن‌نظر قرار گیرد.

باید به این مسئله توجه کرد که در فرایند خلق پول، کنش‌ها و کنشگران متعددی قابل شناسایی می‌باشند. به‌منظور تحلیل خلق پول در چارچوب دستگاه تحلیلی مالکیت، باید متناظر با هریک از این کنش‌ها حق‌هایی را

اعتبار کرد. این کار کمک می‌کند که مسئله خلق پول به مجموعه‌ای از حق‌ها بسط یابد و نشان می‌دهد که خلق پول کار ساده‌ای نیست، بلکه دارای وجوه متعددی است. از سوی دیگر، هر حقی متناظر با مجموعه‌ای از قواعد است که محدوده و نحوه اعمال آن حق را تعیین می‌کند.

در ادامه تلاش می‌شود تعدادی از حق‌های مذکور احصا گردد که تحت عناوین «حق خلق پول»، «حق تخصیص پول خلق‌شده»، «حق استفاده یا حق دسترسی به پول خلق‌شده» و «حق درآمد از خلق پول» احصا و تبیین می‌شود.

اولین حقی که در این چارچوب می‌توان مطرح کرد «حق خلق پول» است. در ادبیات موجود، این مسئله معمولاً به دوگانه «خصوصی - دولتی» فروکاسته می‌شود؛ به این معنا که آیا خلق پول حق دولت است یا بخش خصوصی؟ این در حالی است که این دوگانه عملاً مسئله‌ای را حل نکرده است و دلالت مفیدی برای سامان‌دهی به خلق پول به همراه ندارد. *الینور استرم* در خصوص بی‌ثمر بودن دوگانه «دولتی - خصوصی» می‌گوید: با این فرض که مسائل پیچیده سیاسی، مسائل ساده‌ای می‌باشند که می‌توانند به واسطه طرح‌های ساده حل شوند، عناوین عمومی (از قبیل مالکیت خصوصی و مالکیت دولتی) یک رویکرد خطرناک آکادمیک به‌شمار می‌آید. تقسیم دنیای نهادی به دو بخش «بازار» درمقابل «دولت»، به شدت ناقص و بی‌ثمر است، به‌گونه‌ای که در نظر گرفتن دوگانگی به‌عنوان یک روش پایه از سازمان‌دهی مطالعات آکادمیک و دستگاه سیاسی تعجب‌آور است. ساده‌سازی بیش از حد نظریه طراحی خطرناک است؛ زیرا به‌جای اینکه بیشتر بخش‌های کاری لازم برای طراحی نهادهای کارا و پایدار را آشکار سازد، آنها را پنهان می‌کند و آگاهی ما را از نیاز به بررسی نتایج کاهش می‌دهد (استرم، ۱۳۹۴، ص ۴۰۱).

از آنجا که امکان منع‌پذیری در خصوص پول وجود دارد، بخش خصوصی از انگیزه کافی برای ورود به این فعالیت برخوردار است؛ همچنان‌که در تاریخ پولی، ایجاد پول توسط بخش غیردولتی مسبوق به سابقه است. اما دولت‌ها نیز همواره به علل سیاسی و اقتصادی، از انگیزه کافی برای ورود به این فعالیت برخوردار بوده‌اند. لازمه خلق پول امکان ایجاد پذیرش عمومی نسبت به یک ارزش مبادله‌ای به‌عنوان پول است؛ کاری که علاوه بر دولت‌ها، ممکن است برای بخش خصوصی هم امکان‌پذیر باشد. بدین‌روی به شکل اولی، دلیلی برای ممنوعیت بخش خصوصی در جلب پذیرش و اعتماد عمومی بر یک ارزش مبادله‌ای به‌عنوان پول وجود ندارد، بلکه مسئله مهم آن است که خلق یک ارزش مبادله‌ای توسط هر کسی و در هر قالبی و ایجاد پذیرش عمومی برای آن به هر روشی باید تحت چه قواعدی صورت بگیرد تا آثار جانبی مثبت آن تقویت و آثار منفی آن به حداقل برسد. به تعبیر دیگر، مسئله این نیست که چه کسی حق دارد اقدام به خلق پول کند، بلکه مسئله این است که چه قواعدی باید بر خلق پول (از سوی دولت یا بخش خصوصی) وضع شود؟

همان‌گونه که بیان شد، پول در ظرف‌ها و قالب‌های گوناگونی امکان ظهور دارد که اقتضائات و آثار جانبی خاصی به همراه دارد. از این‌رو، هر یک، قواعد مخصوص به خود را در زمینه خلق پول طلب می‌کنند؛ مثلاً در پول کالایی، باید توجه شود که تولید کالای انتخاب‌شده چه آثار جانبی به همراه دارد؟ مثل اینکه استفاده از کالای

مذکور چه تأثیری بر عرضه و تقاضای آن، کالاهای مکمل و جایگزین آن و تعادل بازار می‌گذارد و یا چه تأثیرات زیست‌محیطی به همراه دارد؟ این نکات باید در قاعده‌گذاری‌ها مطرح نظر قرار بگیرند. پول‌های کالایی به سبب نزدیک بودن به کالاهای خصوصی، بیشتر می‌توانند ذیل قواعد و سازوکار بازار کالاهای خصوصی قرار بگیرند. اما در پول دستوری (Fiat money) و همچنین پول بانکی، نمی‌توان قواعد بازار کالاهای خصوصی را حاکم ساخت؛ زیرا فرایند خلق و توزیع این پول‌ها و همچنین آثار جانبی آنها بر اقتصاد، متفاوت از کالاهای خصوصی است. در نتیجه، کنترل این آثار جانبی نیازمند قواعد متفاوتی است. این پول‌ها برخلاف پول‌های کالایی، با محدودیت‌های طبیعی مواجه نیست و ایجاد آنها نیازی به صرف کار و هزینه ندارد و به همین سبب از آنها به‌عنوان «اعتبار» یاد می‌شود.

«حق تخصیص» پول خلق‌شده، دیگر حق مهمی است که در ارتباط با خلق پول (به‌ویژه پول‌های اعتباری امروزی) معنا پیدا می‌کند؛ به این معنا که چه کسی تحت چه قواعدی مجاز است پول خلق‌شده را در جامعه توزیع کند و یا به تعبیر دیگر، به افراد تخصیص دهد؟ جدا کردن «حق تخصیص» از «حق خلق» به این معناست که این دو کنش ضرورتاً نباید از سوی یک مرجع و کنشگر انجام شوند. چه‌بسا در انواعی از پول‌ها ضرورت داشته باشد که کنشگران این دو از هم متمایز باشند؛ مثلاً در پول بانکی، هرچند پول در همان لحظه‌ای که خلق می‌شود تخصیص هم داده می‌شود و حتی می‌توان گفت: تخصیص آن مقدم بر خلق آن است. از این‌رو، حق خلق پول و حق تخصیص در هم تنیده‌اند، اما چه‌بسا در سامان‌دهی خلق پول بتوان حق خلق را به بانک داد و حق تخصیص را از او سلب کرد و بانک را در حد یک کارگزار یا پیمانکار - که صرفاً دارای حق ایجاد اعتبار (و نه تخصیص آن است) - محدود کرد؛ زیرا عمده آثار جانبی ناشی از خلق پول اعتباری، ناشی از نحوه تخصیص آن است؛ بانک به‌عنوان یک نهاد انتفاعی بیشه‌کننده سود، نمی‌تواند در فرایند تخصیص به گونه‌ای عمل کند که بهینه اجتماعی را بیشینه سازد.

ورنر (Werner) بر این مسئله تأکید می‌کند که در بازار اعتبار، تصمیم در این‌باره که چگونه و چه مقدار وام داده شود و چه کسی این وام را بدهد، کاملاً توسط بانک‌ها انجام می‌شود؛ آنها تصمیم می‌گیرند که چه کسی و برای چه اهدافی از اعتبار استفاده کند؟ «بازار جیره‌بندی‌شده» به این معناست که برخی از درخواست‌ها پذیرفته و برخی رد می‌شود. هیچ تضمینی وجود ندارد که این انتخاب توسط بانک‌های نوعی، سازگار با تخصیصی باشد که رفاه اجتماعی را بیشینه کند؛ مثلاً ممکن است که بانک‌ها به بنگاه‌های بزرگ‌مقیاسی که ریسک امنیت شغلی آنها را کمینه می‌کند و یا به سفته‌بازی در بازار مستغلات که سود انتظاری بالایی دارد، علاقه‌مند باشند (ورنر، ۲۰۰۵، ص ۲۱۲ و ۲۱۴).

حق دیگری که می‌توان از آن سخن گفت، «حق مدیریت خلق پول» است. / استرم در مالکیت منابع مشاع، حق مدیریت را به‌مثابه حق تنظیم الگوهای استفاده داخلی از یک منبع مشاع مطرح کرد که به دارندگان آن اجازه

می‌دهد حق‌های برداشت و استفاده از منبع را ایجاد کنند. به طریق مشابهی حق مدیریت برای خلق پول نیز به معنای حق طراحی الگوها و تعیین قواعد ناظر به خلق پول و اینکه چه کسانی در چه جایگاه‌هایی از چنین حقی برخوردارند، قابل تعریف است. به تعبیر دیگر، دارندگان حق مدیریت پول جدید، حق طراحی و تعیین سایر حق‌ها و قواعد ناظر به خلق پول را دارند.

حق دیگری که می‌توان مطرح کرد «حق استفاده» (The right to use) یا «حق دسترسی» (access) به پول جدید است. استرم «حق دسترسی» را حق استفاده از یک دارایی مشخص معرفی می‌کند؛ آن‌ر آن را حق بهره‌مندی از چیزی توصیف می‌کند (آنر، ۱۹۶۱، ص ۱۱۰). در خصوص پول می‌توان این حق را مطرح کرد؛ به این معنا که چه کسی حق دسترسی به پول خلق شده و حق استفاده از آن را دارد و این استفاده باید در چارچوب چه قواعدی باشد؛ مثلاً در پول کالایی که نزدیک به کالای خصوصی است، شاید بتوان گفت: حق دسترسی و استفاده اولیه از آن تحت قواعدی در اختیار خلق‌کننده پول است؛ پول از طریق استفاده و هزینه‌کرد او وارد چرخه اقتصاد می‌شود؛ زیرا تولیدکننده پول با صرف هزینه و کار، یک کالای جدید ایجاد کرده است. اما در پول‌های اعتباری که در قالب بدهی نهاد منتشرکننده (همچون بانک) می‌باشند، نمی‌توان به راحتی چنین گفت؛ زیرا امکان تولید این پول‌ها بدون محدودیت و بدون صرف کار وجود دارد و در عین حال موجب قدرت خرید می‌باشد. از این‌رو، بانک می‌تواند برای خود و دیگران به شکل نامحدود و بدون صرف کار و هزینه، قدرت خرید ایجاد کند.

خلق پول اعتباری سازوکاری برای توزیع قدرت خرید است. همین مسئله درباره پول دستوری نیز صادق است؛ دولت با خلق پول دستوری (یا همان پایه پولی) برای خود (به‌منظور تسویه بدهی‌ها یا تأمین کسری بودجه خود) قدرت خرید ایجاد می‌کند و یا با انواع پرداخت‌های انتقالی برای گروه‌هایی از مردم به آنان قدرت خرید اعطا می‌کند. به تعبیر دیگر، دولت با این کار، اقدام به توزیع قدرت خرید می‌کند. این توزیع قدرت خرید باید براساس حق استفاده و دسترسی و قواعد ناظر بر آن صورت بگیرد. باید مشخص کرد چه کسانی طبق چه قواعدی به این قدرت خرید دسترسی داشته باشند.

به تعبیر دیگر، بانک یا دولت که خلق‌کننده‌های پول می‌باشند، کانون تمرکز و توزیع قدرت اقتصادی به‌شمار می‌روند. از این‌رو، باید روشن شود که آنها طبق چه قواعدی باید اقدام به این توزیع قدرت کنند؟ مثلاً آیا خود بانک که خلق‌کننده پول است، حق استفاده از پول خلق شده برای خودش را دارد؟ فرایند خلق پول توسط بانک‌ها از طریق خرید یا سرمایه‌گذاری است. درباره پول دستوری نیز این سؤال مطرح است؛ آیا دولت مجاز است با خلق پول به خرید یا سرمایه‌گذاری بپردازد؟ حق استفاده و دسترسی دیگران نسبت به پول خلق شده باید براساس چه قواعدی باشد؟ پاسخ به این سؤالات در هر نظام اقتصادی، وابسته به عوامل متعددی از جمله پس‌زمینه‌های اقتصاد سیاسی مفروض در آن نظام اقتصادی است که وضعیت توزیع قدرت اقتصادی در آن نظام و به تبع آن، قواعد مالکیتی ناظر به حق دسترسی و استفاده از پول خلق شده توسط نهادهای خلق پول را تعیین می‌کند.

حق دیگری که می‌توان مطرح کرد «حق درآمد از خلق پول» است؛ به این معنا که آیا خلق‌کننده پول می‌تواند از فعالیت خلق پول برای خودش کسب درآمد کند؟ اگر آری، این کسب درآمد باید در چارچوب چه قواعدی باشد؟ مثلاً در پول طلا، تفاوت ارزش طلای به کار رفته و ارزش اسمی سکه یا همان حق‌الضرب، نوعی درآمد دولت‌ها و ضراب‌های خصوصی از خلق پول محسوب می‌شده است. آیا چنین کسب درآمدی در پول‌های اعتباری معنادار است؟ اگر آری، قواعد آن چیست؟ در پول بانکی، بهره دریافتی از قراردادهای وام، درآمد بانک از خلق پول محسوب می‌شود که مسئله محوری بانک‌داری اسلامی یا بانک‌داری بدون ربا را تشکیل می‌دهد. به همین نحو، در رمازرها که امروزه عموماً با نگاه درآمدی استخراج می‌شوند، می‌توان حق درآمد و قواعد ضروری آن را مطرح کرد.

به نظر می‌رسد که حق‌های یادشده مهم‌ترین حقوق مالکیتی مرتبط با خلق پول می‌باشند. می‌توان با تعمیق درباره مسئله خلق پول، حق‌های دیگری را در این حوزه شناسایی کرد و به نکات مزبور افزود. نظام‌های اقتصادی و مکاتب پولی گوناگون باید بتوانند موضع خود را در قبال حقوق و قواعد مذکور تعیین کنند. به تعبیر دیگر، در این چارچوب، تفاوت مکاتب پولی در قبال سیاست‌ها و تنظیمات پولی، ریشه در تفاوت‌های آنها در تعیین این حق‌ها و همچنین قواعد ناظر به آنها دارد. با توجه به آنچه در خصوص سطوح گوناگون قواعد ذیل عنوان سطح تأسیسی، سطح کنش جمعی و سطح عملیاتی و نسبت این سطوح با یکدیگر بیان شد، باید این ملاحظه را نیز در تبیین حق‌ها و قواعد مالکیتی خلق پول وارد ساخت. می‌توان برای تقریب به ذهن، سطوح تحلیل در ساختار حکمرانی پول اعتباری را در قالب شکل ذیل نشان داد:

شکل ۳: سطوح تحلیل در ساختار حکمرانی پول اعتبار



در شکل بالا، بانک‌ها و مؤسسات اعتباری به‌عنوان کنشگران سطح عملیاتی به خلق پول می‌پردازند. در سطحی بالاتر، بانک مرکزی به‌مثابه کنشگر سطح کنش جمعی، قواعدی را برای کنشگران سطح عملیاتی تعیین می‌کند. در نهایت، دولت در سطح تأسیسی، قواعدی را بر بانک مرکزی وضع می‌کند. بدین‌روی، هریک از حق‌های یادشده در چارچوب این سه سطح قابل طرح و بررسی می‌باشند. با توجه به نکات مذکور، با ماتریسی پیچیده از حق‌ها و قواعد خلق پول مواجه خواهیم بود که می‌توان آن را در قالب ماتریس ذیل نشان داد:

جدول ۳: ماتریس پیچیدگی‌های حقوق و قواعد مرتبط با خلق پول

نوع پول	سطوح تحلیل	قواعد حق خلق پول	قواعد حق تخصیص پول خلق شده	قواعد حق مدیریت پول	قواعد حق درآمد از خلق پول	...
پول کالایی	سطح تأسیسی					
	سطح کنش					
	سطح عملیاتی					
پول دستوری (بایه پولی)	سطح تأسیسی					
	سطح کنش					
	سطح عملیاتی					
پول بانکی (خلق پول ناشی از وام‌دهی یا سرمایه‌گذاری بانک‌ها)	سطح تأسیسی					
	سطح کنش					
	سطح عملیاتی					
پول رمزارز	سطح تأسیسی					
	سطح کنش					
	سطح عملیاتی					

ماتریس فوق تصویری از نحوه تحلیل و سامان‌دهی مسئله خلق پول در چارچوب حقوق مالکیت است. هر مکتب اقتصادی باید بتواند خانه‌های خالی این ماتریس را پر کند. پر کردن هریک از خانه‌های ماتریس مزبور، مستلزم تعریف و انجام پژوهش‌های متعددی است و در حوصله این مقاله نمی‌گنجد. اما می‌توان رویکرد مکاتب پولی به برخی از این حق‌ها را از فحوای نظریات آنها استنباط کرد. مثلاً در زمینه حق خلق پول اعتباری، اقتصاددانان «مکتب شبکاگو» (همچون سیمونز، مینتس، دایرکتور، نایت، شولتز، داگلاس و هارت در قالب برنامه شبکاگو Chicago Plan)، برخی از اقتصاددانان مکتب اتریش همچون موریس آل (Maurice Allais) و اقتصاددانان دیگری همچون میلتون فریدمن (Milton Friedman) (فریدمن، ۱۹۵۹) و ایروینگ فیشر (Irving Fisher) (فیشر، ۱۹۳۶)، قائل به ممنوعیت خلق پول اعتباری توسط بانک‌های خصوصی می‌باشند. آنها حق خلق پول اعتباری را متعلق به دولت می‌دانند. می‌توان همه این اقتصاددانان را با عنوان «طرفداران بانک‌داری مرکزی ذخیره ۱۰۰ درصد» (100 percent reserve central banking system) معرفی کرد.

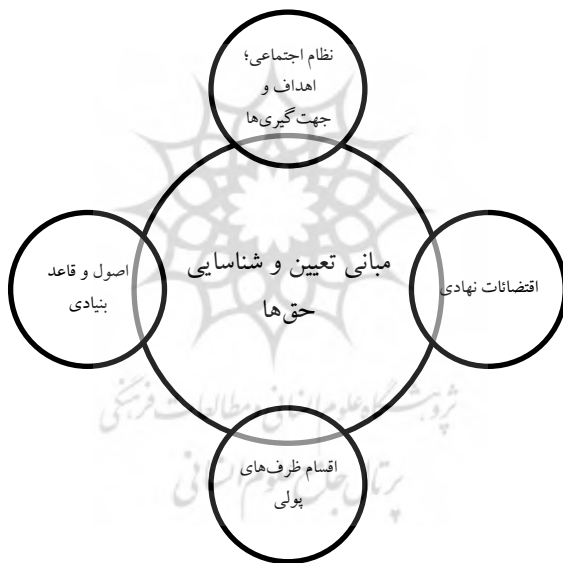
در مقابل، اقتصاددانان دیگری همچون فون میزس (Von Mises) (میزس، ۱۹۱۲) و هولسمن (Hulsmann) (هولسمن، ۲۰۰۸) و دیگر اقتصاددانان مکتب اتریش اساساً قائل به ممنوعیت خلق پول اعتباری‌اند. آنها دولت و بخش خصوصی را واجد این حق نمی‌دانند. این ایده را می‌توان تحت عنوان «نظام بانک‌داری آزاد با ذخیره ۱۰۰ درصد» (100 percent reserve free banking system) معرفی نمود.

برخی دیگر همچون هایک (Hayek) (هایک، ۱۹۷۶)، معتقدند: آحاد مردم واجد حق خلق پول اعتباری‌اند و دولت فاقد چنین حقی است. به همین نحو می‌توان رویکردهای دیگری از مکاتب پولی را که ناظر به حق خلق پول اعتباری می‌باشند، استنباط کرد.

دلالت‌هایی برای اقتصاد اسلامی

نکته حایز اهمیت در ماتریس مزبور، مبنای تعیین حق‌ها و قواعد است؛ یعنی حق‌ها و قواعد آنها بر چه اساس و با چه منطقی تعیین و شناسایی می‌شوند؟ اینجا حوزه اثرگذاری دین بر مقوله مالکیت است. آموزه‌های اسلامی در تعیین و شناسایی حق‌ها و قواعد مرتبط با کنش‌های اقتصادی - از جمله خلق پول - نقش خواهند داشت. مبنای تعیین حق‌ها و قواعد مالکیت در اقتصاد اسلامی را می‌توان در چهار محور خلاصه کرد که در ادامه به شکل خلاصه بیان می‌شود:

شکل ۴: عوامل تعیین کننده حق‌ها و قواعد خلق پول



اهداف و جهت‌گیری‌های نظام اجتماعی - اقتصادی

در حکمرانی نظام‌های اجتماعی، نوعاً هدف‌گذاری و برنامه‌ریزی مشخصی در زمینه رشد و توسعه دنبال می‌شود که جهت‌گیری زیرنظام‌های اقتصادی و غیراقتصادی، از جمله نظام پولی را هم رقم می‌زند؛ مثلاً چنانچه تحقق نظام تولیدی در چارچوب موسوم به «سرمایه‌داری صنعتی» مطمحنظر سیاست‌گذاران باشد، طبعاً چنین نظامی مؤلفه‌ها و مختصات ویژه خود (همچون وجود صنایع بزرگ‌مقیاس، سیطره رابطه حقوقی کارگر - کارفرما و وجود بازار کار گسترده، چرخه‌های متوالی رونق و رکود «boom & bust»، وجود بازارهای مالی بزرگ و پیشرفته و انواع ابزارهای مشتق و مالی و اقسام فعالیت‌های سفته‌بازانه را دارد. این امر در حوزه خلق پول نیز با اقتضائات

خاصی همراه است. برخی اقتصاددانان (همچون کینز، برنارد شمیت (Bernard Schmitt) و گرازیانی (Graziani) با تعبیر «نظریه پولی تولید» (Monetary theory of production) جایگاه خلق پول در این نظام تولیدی را نشان داده‌اند. در این نظام فراهم بودن سرمایه پولی، ابزار تصمیم‌گیری بنگاه‌ها درباره تولید، اشتغال و توزیع است. فرایند سرمایه‌دارانه به‌مثابه فعالیت متوالی اقتصاد ذاتاً پولی توصیف می‌شود. همچنین در این نظام، بازار مالی نمی‌تواند فعالیت کند، مگر آنکه پول قبل از آن خلق شده و از طریق بازار پول به چرخه تزریق گردیده باشد (رتالفونزو، ۲۰۰۶، ص ۱۱۴ و ۱۱۸). بدین‌روی تعیین نسبت اقتصاد اسلامی با این نظام تولیدی دلالت‌های مهمی برای حقوق و قواعد خلق پول اعتباری به همراه دارد.

مثال دیگر نسبت خلق پول اعتباری با محیط‌زیست و رویکرد اقتصاد اسلامی به این مقوله است. برخی معتقدند: در اثر خلق اعتبار گسترده، تولید کالاها و خدمات با رشد بیشتری افزایش می‌یابد. این امر منجر به ایجاد سطوح بالای استفاده از منابع و آلودگی گسترده محیط‌زیست می‌شود. در طول زمان، خلق پول بانکی بسیار بیش از افزایش بهره‌وری است که بتواند از تخریب محیط‌زیست جلوگیری کند (هوپر و رابرتسون، ۲۰۱۴، ص ۵۵). بنابراین رویکرد اسلامی به اهداف کلان زیست‌محیطی و تحدید نحوه و میزان بهره‌کشی از طبیعت، در ترسیم حق‌ها و قواعد خلق پول و اعتبار تعیین‌کننده است.

بدین‌روی به شکل کلی رویکرد اقتصاد اسلامی در قبال حوزه‌های مبنایی حیات اجتماعی که پول به نحوی در آنها دخیل است، در شکل‌گیری حقوق و قواعد خلق پول نقش تعیین‌کننده دارد؛ همان‌گونه که پول نوین برآمده از یک جهان‌بینی و نظام ارزشی و سبک زندگی خاص است. زیمل در کتاب *فلسفه پول*، از منظر جامعه‌شناسی و میان‌رشته‌ای، به شکل مفصلی به جایگاه پول در سبک زندگی مدرن و تأثیر و تأثرات این دو بر یکدیگر پرداخته و تبیین بسیار خوبی از این پیوند به دست داده است. وی از زندگی نوین با عنوان زندگی شهری مبتنی بر اقتصاد پولی یاد می‌کند که امکان آن در سایه فراگیری و حاکم شدن پول اعتباری فراهم شده است (رک: زیمل، ۱۳۹۸).

اصول و قواعد بنیادی

دیگر عنصر تعیین‌کننده حق‌ها و قواعد خلق پول در اقتصاد اسلامی، اصول و قواعد بنیادینی می‌باشند که در نظام‌های حقوقی و اقتصادی هر جامعه وجود دارند و در ترسیم حقوق مالکیت، بر سایر قواعد حاکم می‌باشند؛ از جمله در نظام حقوقی اسلام، مبتنی بر روش «قاعده‌نگری و کل‌نگری در استنباط احکام»، مجموعه‌ای از قواعد با عنوان «قواعد فقهی» وجود دارد «که منشأ استنباط قوانین محدودتر و مبنای قوانین گوناگون و متعدد قرار می‌گیرند (محقق داماد، ۱۴۰۶ق، ص ۲). مجموعه این قواعد، اعم از قواعد سلبی (همچون حرمت ربا، حرمت اکل مال به باطل، قاعده «لاضرر» و قاعده «لاغرر») و ایجابی (همچون قاعده «احترام مال مسلمان»، قاعده «سوق مسلمانان»، قاعده «بد» و قاعده «سلطنت») در شکل‌دهی به حق‌ها و قواعد مرتبط با اقسام ابزارهای پولی در اقتصاد اسلامی تعیین‌کننده‌اند.

اقتضانات نهادی

ملاحظه مهم دیگر در شکل‌گیری حق‌ها و قواعد خلق پول در اقتصاد اسلامی، درک وضعیت کنونی نهادهای اقتصادی و غیراقتصادی است که قیودی را بر وضعیت حقوق مالکیت و قواعد خلق پول ایجاد بار می‌کند. منظور از «وضعیت نهادی» مجموعه نهادهای رسمی (همچون قوانین و مقررات) و غیررسمی (همچون فرهنگ، دانش و روابط سیاسی) موجود در جامعه و اقتصاد است. اقتضانات نهادی شکل‌دهنده وضع موجود و جهت‌دهنده مسیر حرکت به سمت وضع مطلوب می‌باشند. بدین‌روی اینکه در امتداد اهداف نظام اقتصادی، چه نوع پول یا پول‌هایی باید خلق شود و این پول‌ها را چه کسانی و تحت چه حقوق و قواعدی باید خلق کنند، بستگی زیادی به وضعیت حال حاضر ساختارها و نهادهای اقتصادی، اجتماعی، فناورانه و مسائلی همچون وضعیت اقتصاد سیاسی کشور و نحوه توزیع قدرت در میان افراد و گروه‌های ذی‌نفع دارد؛ مثلاً نقش ضروری دولت در خلق اقسام پول بسته به اقتضانات نهادی، می‌تواند از خلق‌کننده مستقیم پول تا تنظیم‌گر و یا سیاست‌گذار پولی و یا ترکیبی از اینها متفاوت و در طول زمان متغیر باشد. مشاهده می‌کنیم که در مقاطعی، دولت‌ها خود اقدام به ضرب سکه‌های طلا یا چاپ پول کاغذی می‌کنند و به مرور زمان این حق را تحت شرایطی به ضرابان خصوصی و در پول اعتباری به بانک‌های خصوصی اعطا کرده‌اند.

همچنین از جمله مهم‌ترین نهادها در جامعه اسلامی، نهاد «دین» است که از مجرای نظام تربیتی و انگیزشی و با شکل دادن به رفتارها و کنش‌های اخلاقی کنشگران اقتصادی - از جمله کنشگران مرتبط با خلق پول - بر وضعیت نظام اقتصادی تأثیرگذار خواهد بود. طبعاً قاعده‌گذاری برای کنشگران مسلمان اقتضانات خاص به خود را خواهد داشت و این در حوزه خلق پول نیز صادق است.

اقسام ظرف‌های پولی

دیگر مؤلفه تعیین‌کننده مسئله اقسام ظرف‌های پولی است. پول که دارای ارزش مبادله‌ای مورد اجماع عمومی است، می‌تواند آشکال گوناگونی به خود بگیرد. به تعبیر دیگر، پول می‌تواند در طیف متنوعی از ظرف‌های گوناگون همچون کالاها (پول کالایی)، اسکناس‌های دولتی (پول دستوری)، رسیده‌های بدهی (پول‌های بانکی) و رمزارزها ظاهر شود. اما باید توجه کرد که هر ظرف پولی آثار جانبی مخصوص به خود را به همراه دارد. همین مسئله حق‌های مترتب بر خلق هر نوع پول و قواعد آن را از دیگر ابزارهای پولی متفاوت می‌سازد.

نتیجه‌گیری

مالکیت به‌مثابه بسته‌ای از حق‌ها، دستگاهی تحلیلی است که در چارچوب آن می‌توان به سامان‌دهی نحوه ایجاد، بهره‌مندی و مدیریت خیرات و مواهب و آثار جانبی آنها پرداخت. در ادبیات نظری، استفاده از این دستگاه تحلیلی برای سامان‌دهی به کالاهای خصوصی و منابع مشاع متداول گردیده است. اما مطالعه پول

به‌مثابه یکی از ارکان اساسی نظام‌های اقتصادی در این دستگاه تحلیلی مسبوق به سابقه نیست. بررسی این پدیده اجتماعی در این چارچوب تحلیلی می‌تواند دلالت‌های راهگشایی برای سامان دادن به نظام پولی و حکمرانی پولی به همراه داشته باشد.

در این چارچوب دو مفهوم کلیدی «حق‌ها» و «قواعد» مطرح می‌باشند که محتوای مقوله مالکیت را شکل می‌دهند. مالکیت برخلاف برداشت سنتی از آن، یک حق مطلق و ضرورتاً متعلق به یک فرد (مالک) نیست، بلکه متشکل از مجموعه‌ای از حق‌هاست که می‌تواند ذی‌حقان متعددی داشته باشد. بدین‌روی باید از حقوق مالکیت - و نه مالکیت به شکل مطلق - سخن گفت. برای هر حقی که یک شخص در اختیار دارد، قواعدی حاکم است که در اجرای آن حق، اقدامات خاصی را مجاز یا لازم می‌کند. وضع حق‌ها و قواعد در سطوح و لایه‌های گوناگونی امکان‌پذیر است که سه سطح عملیاتی، سطح کنش جمعی و سطح تأسیسی در ادبیات این بحث مطرح شده است.

این مقاله کوشید با تمرکز بر مسئله خلق پول، تصویری از نحوه سامان‌دهی آن در چارچوب دستگاه تحلیلی بسته حقوق مالکیت بیان کند. بدین‌روی برخی حق‌هایی که ناظر به کنشگران حوزه خلق پول و کنش‌های آنان قابل تصور است، ترسیم گردید. این حق‌ها با عناوین «حق خلق پول»، «حق تخصیص پول خلق‌شده»، «حق مدیریت خلق پول» و «حق استفاده یا حق دسترسی به پول خلق‌شده» بیان شدند. اعمال هریک از این حق‌ها برای سامان‌دهی به ایجاد پول‌های گوناگون - اعم از پول کالایی، پول اعتباری، پول دستوری و رمزارزها - نیازمند قواعدی است که در سه سطح یادشده قابلیت وضع و تعیین دارند. مجموعه این ملاحظات را می‌توان در چارچوب ماتریسی با عنوان «ماتریس پیچیدگی‌های حقوق» و «قواعد خلق پول» ترسیم کرد. هر مکتب اقتصادی باید بتواند خانه‌های این ماتریس را با توجه به مبانی خود کامل کند.

مبنا و منطق حاکم بر تعیین این حقوق و قواعد در اقتصاد اسلامی، حوزه اثرگذاری دین بر مقوله مالکیت است. آموزه‌های اسلامی در تعیین و شناسایی حق‌ها و قواعد مرتبط با کنش‌های اقتصادی - از جمله خلق پول - نقش خواهند داشت. مبانی تعیین حق‌ها و قواعد مالکیت در اقتصاد اسلامی را می‌توان در چهار محور خلاصه کرد:

۱. اهداف و جهت‌گیری‌های نظام اجتماعی - اقتصادی در نظام اقتصادی اسلام که جهت‌گیری زیرنظام‌های اقتصادی از جمله نظام پولی را تعیین می‌کند.

۲. اصول و قواعد بنیادی، همچون قواعد فقهی که در فرایند اجتهادی در شکل‌دهی به حق‌ها و قواعد مرتبط با خلق اقسام ابزارهای پولی تعیین‌کننده‌اند.

۳. اقتضائات نهادی و درک وضعیت کنونی مجموعه نهادهای رسمی و غیررسمی موجود در جامعه هدف؛ و

۴. اقسام ظرف‌های پولی که هریک آثار جانبی و اقتضائات خاص خود را در زمینه حقوق و قواعد خلق پول به همراه دارند.

- استرم، الینور، ۱۳۹۳، «فراتر از بازارها و دولت‌ها: حاکمیت چندمرکزی نظام‌های اقتصادی پیچیده» در: *نهادگرایی و مکتب‌اتریش*، ترجمه محمود متوسلی، مصطفی سمیعی‌نسب و علی نیکونستی، تهران، دانشگاه امام صادق ع.
- ____، ۱۳۹۴، *فهم تنوع نهادی*، ترجمه سیدجمال‌الدین محسنی زنوزی، تهران، دانشگاه امام صادق ع.
- توتوتچیان، ایرج، ۱۳۷۹، *پول و بانکداری اسلامی و مقایسه آن با نظام سرمایه‌داری*، تهران، توانگران.
- دمستز، هرولد، ۱۳۸۰، «به سوی یک تئوری در حقوق مالکیت»، ترجمه دکتر محسن زانی، *تأمین اجتماعی*، سال سوم، ش ۱۰، ص ۷۱۵-۷۳۰.
- زیمل، گئورگ، ۱۳۹۸، *فلسفه پول*، ترجمه شهناز مسمی‌پرست، چ دوم، تهران، نگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه.
- سمیعی‌نسب، مصطفی و محمدهادی زاهدی‌وفا، ۱۳۹۴، «دلالت‌های اندیشه نهادی کامونز در تفکیک‌ناپذیری دو حوزه اقتصاد و حقوق»، *برنامه‌ریزی و بودجه*، سال بیستم، ش ۲، ص ۱۸۱-۲۰۲.
- گروینوگن، جان و همکاران، ۱۳۹۱، *مقدمه‌ای بر اقتصاد نهادگرا*، ترجمه اصلان قودجانی، تهران، مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی.
- محقق داماد، سیدمصطفی، ۱۴۰۶ق، *قواعد فقهی*، تهران، مرکز نشر علوم اسلامی.
- یادی‌پور، مهدی، ۱۳۸۹، *مقدمه‌ای بر حقوق و اقتصاد*، تهران، دانشگاه امام صادق ع.

- Alchian, Armen, 1967, *Pricing and Society*, London, Institute of Economic Affairs.
- Coase, Ronald H, 1960, "The Problem of Social Cost", *Journal of Law & Economics*, N. 3, p. 1-41.
- Coase.R. H, 1974, "The Lighthouse in Economics", *Journal of Law and Economics*, V. 17, N. 2, p. 357-376.
- Commons, John Roger, 1934, *Institutional Economics*, New York, The Macmillan Company.
- Commons, John, 1893, *The Distribution Of Wealth at*, Macmillan & Co., New York.
- Demsetz, Harold, 1967, "Toward a Theory of Properly Rights", *American Economic Review*, N. 57, p. 347-359.
- Fisher, Irving, 1936, *100% money and the public debt*, Pakthongchai, ThaiSunset Publ.
- Friedman, Milton, 1959, *A program for monetary stability*, New York, Fordham University Press.
- Hayek, Friedrich A. von, 1976, *Denationalisation of money*, London, Institute of Economic Affairs.
- Hohfeld, Wesley, 1913, "Some Fundamental Legal Conceptions as Applied in Judicial Reasoning", *Yale law journal*, p.16-59.
- Honoré, A, 1961, "Ownership", *Oxford Essays in Jurisprudence*, ed. Guest, A. London, Oxford University Press.
- Huber, Joseph, Robertson, James, 2014, *Creating New Money, a monetary reform for the information age*, London, New Economics Foundation.
- Hulsmann, J. G, 2008, *the Ethics of Money Production*, Alabama, Ludwig von Mises Institute.
- Johnson, Denise, 2007, "REFLECTIONS ON THE BUNDLE OF RIGHTS", *Vermont Law Review*, V. 32, p. 247-272.
- Mises, Ludwig von, 1912, *The Theory of Money and Credit*, Tr. H. E. Batson, Indianapolis, Liberty Classics.
- Ostrom, Elinor, 2009, *Beyond Markets and States: Polycentric Governance of Complex Economic Systems*, Prize Lecture, December.
- Ostrom, Vincent, 1976, "John R. Commons's Foundations for Policy Analysis", *Journal of Economic Issues*, N. 10, p. 839-857.
- Pigou, A. C, 1920, *the Economics of Welfare*, London, Macmillan.

- Realfonzo, Riccardo, 2006, "The Italian circuitist approach", in *A handbook of alternative monetary economics*, Cheltenham, Philip Arestis, Malcolm C. Sawyer (Eds.), UK: Edward Elgar.
- Schlager, E and E. Ostrom, 1992, "Property-Rights Regimes and Natural Resources: A Conceptual nalysis", *Land Economics*, N.68, p. 249–262.
- Vaubel, R. ,1984, The government's money monopoly: externalities or natural monopoly? *Kyklos*, *Wiley Blackwell*, V. 37, N.1, p. 27-58.
- Walsh, Carl E, 2017, *Monetary theory and policy*, Cambridge, MIT Press.
- Werner, R, 2005, *New Paradigm in Macroeconomics: Solving the Riddle of Japanese Macroeconomic Performance*, England, Palgrave Macmillan.
- White, Lawrence H, 1999, *The Theory of Monetary Institutions*, Blackwell Publishers Inc.

